

کاربرد حدیث در تفسیر

آیت اللہ معرفت

آیامی توان از روایات در تفسیر قرآن بهره گرفت؟

بسا گفته می‌شود که حدیث و روایتی که به سرحد تواتر نرسیده یا قرائن قطعی با آن همراه نباشد، در تفسیر قابل استناد نیست؛ زیرا سند بودن آن جای تردید است و در اصطلاح به آن، خبر واحد می‌گویند و یقین آور نیست. آری اگر به سرحد تواتر رسید (خبر گروهی و جمعی) یا قرائن و شواهد درونی و برونی آن را فراگرفت، در این دو صورت، یقین آور است و قابل استناد خواهد بود.

این گفتار بر این پایه استوار است که اعتبار خبر واحد از باب تعبد شرعی است که تنها در مسائل فقهی کاربرد دارد؛ زیرا تعبد در مسائل عملی امکان‌پذیر است و در مسائل نظری، تعبد راه ندارد. می‌توان کسی را با دستور، وادار به انجام کاری نمود، ولی نمی‌توان با دستور، باوری را بر او تحمیل نمود. لذا در مسائل اعتقادی و در تفسیر - که بر پایه باور استوارند - نباید از خبر واحد بهره گرفت.

به علاوه تعبد در صورتی امکان‌پذیر است که واجد اثر شرعی باشد که این تنها در عمل مکلفان قابل تصور است.

از همین جا است که شیخ مفید در کتاب شرح اعتقادات صدوق بارها می‌فرماید: «خبر الواحد فی هذا الباب لایوجب علماً و لا عملاً»؛ خبر واحد در باب معارف نه علم آور است تا بتوان از آن بهره گرفت و نه جای عمل است تا تعبد در آن راه یابد.

شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان، امکان بهره‌گیری از خبر واحد را در تفسیر منتفی دانسته، می‌فرماید:

«ینبغی ان یرجع الی الأدلّة الصحیحة اما العقلیة أو الشرعیة من اجماع علیه أو نقل متواتر به عمّن یجب اتّباع قوله. و لایقبل فی ذلك خبر واحد، خاصّة إذا کان ممّا طریقہ العلم. و متی کان التأویل یحتاج الی شاهد من اللّغة فلا یقبل من الشاهد إلا إذا کان معلوماً بین أهل اللّغة، شائعاً بینهم. و أمّا طریقة الأحاد من الروایات الشاردة و الألفاظ النادرة فإنّه لایقطع بذلك و لایجعل شاهداً علی کتاب الله و ینبغی أن یتوقف فیہ.»^۱

سزاوار است به دلیل‌های صحیح عقلی یا شرعی از قبیل اجماع یا روایت متواتر رجوع نمود و بخصوص در این مورد که راه شناخت آن علم است خبر واحد پذیرفتنی نیست و هرگاه

تفسیر نیازمند به شاهد لغوی باشد تنها شاهدی پذیرفتنی است که میان واژه‌شناسان معروف باشد، اما طریق آحاد (خبر واحد) که در غالب روایات تک فردی و نادر یافت می‌شود و قطع‌آور نیست و نمی‌توان آنها را گواه بر کتاب خدا گرفت و از آنها در تفسیر بهره جست و شایسته است در آن موارد توقّف شود.

محقق نائینی نیز بر این باور است که حجیت خبر واحد تنها در مسائل فقهی که دارای اثر شرعی است قابل پذیرش است و در بحث حجیت خبر با واسطه می‌فرماید:

«إِنَّ الْخَبْرَ أَمَّا يَكُونُ مَشْمُولًا لِذَلِكَ الْحُجِّيَّةِ إِذَا كَانَ ذَا أَثَرٍ شَرْعِيٍّ»^۲

خبر، تنها آن‌گاه مشمول دلیل حجیت است که دارای اثر شرعی باشد.

به علاوه کسانی که «حجیت» را به معنای «منجزیت» و «معدریت» تفسیر کرده‌اند - مانند محقق خراسانی - در نتیجه، آن را مخصوص موارد عمل دانسته که الزام به فعل یا ترک در آن، تصور دارد و تنها به احکام عملی الزامی اختصاص می‌یابد.

علامه طباطبایی می‌فرماید:

خبر غیر قطعی که در اصطلاح خبر واحد نامیده می‌شود و حجیت آن مورد اختلاف است، اکنون در علم اصول تقریباً مسلم است که خبر واحد موثوق الصدور تنها در احکام شرعیه حجّت است و در غیر آنها اعتبار ندارد.^۳

علامه در جای جای تفسیر بارها در این زمینه سخن گفته و بر عدم اعتبار خبر واحد در تفسیر اصرار ورزیده و کاربرد آن را در تبیین

معانی قرآن روا ندانسته است.

در ذیل داستان لوط از سوره هود می‌فرماید: آنچه نظر اصولیون بر آن استقرار یافته آن است که خبر متواتر یا همراه با قرائن قطعی به طور مسلم حجیت دارد و در تمامی زمینه‌ها قابل استناد است، ولی خبر واحد، جز در احکام شرعی فرعی قابل استناد نیست؛ زیرا حجیت شرعی، از اعتبارات عقلانی است که تابع وجود اثر شرعی می‌باشد و قابل جعل و اعتبار شرعی است؛ اما قضایای تاریخی و امور اعتقادی، جای آن ندارد که مورد جعل حجیت گردد؛ زیرا فاقد اثر شرعی است و جای آن نیست که شارع بگوید: غیر علم، علم است و مردم را به آن متعبد سازد....^۴

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

«و لا معنى لإرجاع فهم معانى الآيات إلى فهم الصحابة و تلامذتهم من التابعين، حتى إلى بيان النبى ﷺ فَإِنَّ ما بَيْنَهُ إِمَّا يوافق ظاهر الكلام، فهو ممَّا يؤدى إليه اللفظ و لو بعد التدبّر و التأمل و البحث، و إِمَّا أن لا يوافق الظاهر و لا يؤدى إليه، فهو ممَّا لا يلائم التحدى و لا تتمّ به الحجّة...»^۵

معنی ندارد که برای فهم قرآن به فهم صحابه یا تابعین ارجاع شود، حتی ارجاع به بیان پیامبر نیز موردی ندارد؛ زیرا بیان پیامبر یا موافق ظاهر آیه است یا بالاخره به آن منتهی می‌شود و گرنه با تحدى و حجیت ظاهر قرآن سازش ندارد.

علامه در ادامه مطلب یاد شده می‌گوید:

«روایات عرض بر قرآن، بر آن دلالت دارد که آنچه از پیامبر اکرم رسیده، خود قابل برداشت از

قرآن است و اگر برداشت از قرآن بر بیان پیامبر توقّف داشته باشد، هرآینه به صورت «دور» باطل می‌نماید، چنان‌که پیداست.^۶ و در پایان می‌گوید:

«حقیقت آن است که راه برای فهم قرآن کریم باز است و از رهگذر خود قرآن می‌توان به آن دست یافت. معنای این سخن آن است که در تبیین مفاهیم و مقاصد خویش، نیازمند راه دیگری نمی‌باشد. با این حال، چگونه می‌توان تصوّر نمود که کتابی را که خداوند به عنوان هدایت، نور و بیان‌کننده هر چیزی شناسانده است، نیاز به هدایت و نور از سوی غیر خود داشته باشد؟!»^۷

و در چند صفحه قبل درباره تبیین «تفسیر به رأی» می‌گوید:

«آنچه مورد نهی قرار گرفته، تکروری در تفسیر قرآن است و آن که مفسّر تنها بر فهم خویش تکیه کند. لذا لازم است از غیر خود نیز استمداد جوید، و این غیر خود، یا نفس کتاب است یا سنت، و اگر مراد سنت باشد، منافات دارد با روایاتی که دستور رجوع به قرآن و عرضه روایات بر قرآن را فرمان می‌دهد. پس نماند جز خود قرآن که باید تنها از او استمداد جست و تفسیر قرآن را از خود قرآن باید جست‌وجو نمود.»^۸

ذیل آیه ولایت از سوره مائده درباره نزول آیه‌ای از سوره معارج می‌فرماید:

این روایات از روایات آحاد است، نه از متواترات و نه شواهد قطعی همراه دارد، و پیش از این دانستی که شیوه ما بر آن است که جز در

احکام فرعی بر آن استناد نمی‌کنیم، و این خود یک معیار همگانی و عقلانی است که شیوه انسانها بر آن است.^۹

و اساساً چنانچه که گذشت، علامه خبر واحد را طریق احراز واقع نمی‌داند و لذا اعتبار ندارند.

ایشان در ذیل آیه ۴۴ سوره نحل می‌فرماید: «این آیه بر آن دلالت دارد که بیان پیامبر و نیز بیانات اهل بیت (به دلیل حدیث ثقلین) در تفسیر قرآن و تبیین معانی آن، از اعتبار و حجّیت برخوردار است.

و این تنها درباره پیامبر و عترت مورد پذیرش است نه درباره سایر امت، چه صحابه و چه تابعین یا دیگر دانشمندان؛ چه بیانات آنان مشمول اعتبار و حجّیت (طبق دلالت آیه) نمی‌گردد...»

و اضافه می‌کند:

«هذا كلّ في نفس بيانهم (عليهم السلام) المتلقّى بالمشافهة و أمّا الخبر الحاكى له فما كان منه بياناً متواتراً أو محفوظاً بقريّة قطعيّة و ما يلحق به، فهو حجة لكونه بيانهم، و اما ما لم يكن كذلك فلا حجّيه فيه لعدم إحراز كونه بياناً لهم...»^{۱۰}

آنچه مستقیماً و بدون واسطه از معصوم تلقّی شود قابل پذیرش است، زیرا بیان معصوم پیرامون قرآن پذیرفته است، ولی اگر با واسطه باشد و متواتر یا همراه با شاهد قطعی نباشد، پذیرفته نیست؛ زیرا خبر واحد نمی‌تواند بیانگر قول معصوم بوده باشد!

خلاصه استدلال علامه بر عدم اعتبار خبر

واحد در کشف معانی قرآن، بر دو پایه استوار است:

۱. اعتبار و حجیت خبر واحد، جنبه تعبّدی دارد؛ یعنی دستور و قراردادی شرعی است نه ذاتی و این در مواردی امکان‌پذیر است که دارای اثر شرعی بوده باشد. از این رو در مورد عمل مکلفان قابل تصوّر است که تنها در باب فقه وجود دارد.

۲. خبر واحد، کاشفیّ قطعی از واقع ندارد؛ لذا نمی‌تواند نه کاشف بیان معصوم باشد و نه کاشف مراد واقعی آیه.

به علاوه، مستفاد از روایات عرض آن است که برای پی بردن به صحّت مفاد خبر واحد، می‌توان از قرآن بهره گرفت. اکنون اگر برای بهره گرفتن از قرآن لازم باشد که از خبر واحد استفاده کنیم، هرآینه صورت دور پیدا می‌کند! ولی این استدلال، به نظر ناتمام می‌نماید؛ زیرا:

اعتبار خبر واحد ثقه، جنبه تعبّدی ندارد، بلکه از دیدگاه عقلا جنبه کاشفیّ ذاتی دارد، که شرع نیز آن را پذیرفته است.

بنای انسانها بر آن است که بر اخبار کسی که مورد ثقه است، ترتیب اثر می‌دهند و همچون واقع معلوم با آن رفتار می‌کنند. و این نه قراردادی است و نه تعبّد محض، بلکه همان جنبه کاشفیّ آن است که این خاصیت را به آن می‌بخشد.

شارع مقدس - که خود سرآمد عقلا است - بر همین شیوه رفتار کرده و خُرده‌ای نگرفته، جز مواردی که خبرآورنده انسان فاقد تعهد باشد که

قابل اطمینان نیست و بدون تحقیق نباید به گفته او ترتیب اثر داده شود ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (حجرات/ ۶) لذا اعتبار خبر واحد ثقه، نه مخصوص فقه و احکام شرعی است و نه جنبه تعبّدی دارد، بلکه اعتبار آن عام و در تمامی مواردی است که عقلا از جمله شرع، کاربرد آن را پذیرفته‌اند.

از این رو، اخبار عدل ثقه از بیان معصوم، چه پیرامون تفسیر قرآن و چه دیگر موارد، از اعتبار عقلایی مورد پذیرش شرع برخوردار است، و کاشف و بیانگر بیان معصوم می‌باشد و حجیت دارد، و همانند آن است که شخصاً و مستقیماً از معصوم تلقی شده باشد.

اساساً اگر اخبار عدل ثقه را در باب تفسیر، فاقد اعتبار بدانیم، از تمامی بیانات معصومین و بزرگان صحابه و تابعین، محروم می‌مانیم و فائده بهره‌مند شدن از بیانات این بزرگان، منحصر در عصر حضور می‌گردد که یک محرومیت همیشگی را به دنبال دارد! استاد بزرگوار آیه‌الله خوئی طاب ثراه در این زمینه می‌فرماید:

«بسا در حجت بودن خبر واحدی که راوی مورد وثوق از معصومین (ع) نقل می‌کند درباره تفسیر قرآن اشکال می‌شود و وجه اشکال آن است که معنای حجیتی که برای خبر واحد یا دیگر دلیلهای ظنی ثابت شده، این است که واجب است در صورت جهل به واقع، آثار واقع را بر آن بار کنیم، همچنان که اگر به واقع، قطع پیدا می‌نمودیم و این امر تحقق پیدا نمی‌کند مگر موقعی که مفاد خبر، حکم شرعی باشد،

یاموضوعی باشد که شارع بر آن حکم شرعی بار نموده است و این شرط در خبر واحدی که در باب تفسیر از معصومین (ع) نقل می‌شود، یافت نمی‌گردد.

این اشکال خلاف تحقیق است؛ زیرا چنان‌که در مباحث علم اصول توضیح داده‌ایم، معنای حجیت در اماره ناظر به واقع، این است که آن اماره به حسب حکم شارع، علم تبعدی محسوب می‌شود، در نتیجه، طریق معتبر (مثل خبر واحد) فردی از افراد علم است، ولی فرد تبعدی نه وجدانی، بنابراین همه آثار که بر قطع بار می‌شود بر چنین عملی نیز بار می‌شود و می‌توان بر طبق آن خبر داد، همان‌گونه که می‌توان بر طبق علم وجدانی خبر داد و این خبر دادن، سخن بدون علم نیست.

دلیل بر این امر، سیره عقلا است؛ زیرا ایشان با طریق معتبر، معامله علم وجدانی می‌کنند و میان آثار آنها فرق نمی‌گذارند؛ از باب مثال از نظر عقلا، ید، اماره مالکیت صاحب ید بر اموالی است که در اختیار او قرار دارد و ایشان بر چنین یدی آثار مالکیت بار می‌کنند و از مالک بودن او خبر می‌دهند. کسی این امر را انکار نمی‌کند و از ناحیه شارع هم این سیره عقلائی، مردود شناخته نشد.^{۱۱}

در کلام حضرت استاد تنها جای مناقشه آن‌جا است که اعتبار خبر واحد را از باب علم تبعدی شمرده است در مقابل علم وجدانی، البته با وحدت اثر! در صورتی که مبنای اعتبار خبر واحد ثقه، جز بنای عقلا چیز دیگری نمی‌تواند باشد که نقش شارع تنها جنبه امضایی

دارد این اعتبار از جانب عقلا و امضای شارع به جنبه کاشفیت تام آن بستگی دارد که تعبد مطلقاً در آن راه ندارد.

به هر حال، از روز نخست تا کنون بزرگان اسلام، نسبت به خبر واحد ثقه با دید اعتبار نگریسته‌اند و در تمامی زمینه‌ها مورد استفاده بوده است. ■

پی‌نوشتها

۱. تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۷.
۲. فیاض، اجود التقريرات، ج ۲، ص ۱۰۶.
۳. محمدحسین طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۷۰.
۴. محمد حسین طباطبایی، المیزان، انتشارات اسلامی، ج ۱۰، ص ۳۶۶.
۵. همان، ج ۳، ص ۸۷.
۶. همان، ج ۳، ص ۸۸-۸۷.
۷. همان، ج ۳، ص ۸۸.
۸. همان، ج ۳، ص ۷۹.
۹. همان، ج ۶، ص ۵۹.
۱۰. همان، ج ۱۲، ص ۲۷۸.
۱۱. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۲۳ - ۴۲۲.